

## پیشوند افعال در گویش مکریان<sup>۱</sup>

عبدالحمید حسینی

مکریان یا مگری (به ضم اول و سکون ثانی) به محدوده‌ی اطلاق می‌شود که :  
از شمال و شمال غربی به میاندواب ، دریاچه رضائیه و سلدوز ،  
از مغرب به اشنویه و منطقه بلباس<sup>۲</sup> نشین و کوههای سرحدی قندیل ( به فتح  
اول و سکون ثانی ) ،

۱- در مورد وجه تسمیه این منطقه به مکریان در تاریخ شرفنامه یا تاریخ مفصل کرد و کردستان ،  
تألیف امیر شرفخان بدلیسی ، ص ۳۷۲ ، تیمولوزی عامیانه‌ی ذکر شده است . لیکن دانشمند  
محترم ماموستا مهلا عبدالله فاضلی به نقل از تاریخ مرحوم حسین حزنی در این مورد اظهار داشت  
که : محلی که در شمال غربی مهاباد امروزی به نام محمودکان مشهور است در قدیم قصبه‌ی بوده  
به نام مکران و نسبت به دهکده‌های اطرافش من جمله ئیدریش idriš و ساوه Sāwa مرکزیت  
داشته است . قدمت محمودکان به علت این که در سالهای اخیر آثاری مربوط به دورانهای پیش  
از اسلام در آن جا به دست آمد به ثبوت رسیده است و این خود تا اندازه‌ی مؤید نظر فوق است .  
۲- بلباس : bēlbās ناحیه‌ی در حوالی ساوجبلاغ (مهاباد) مرکز کردستانی که به لهجه

«بلباسی» سخن می‌گویند . فرهنگ اعلام معین جلد پنجم ص ۲۷۵ .

عشیره بزرگی که در نواحی اشنویه، رواندز، رانیه زندگی می‌کنند بلباس نامیده می‌شود؛  
این عشیره بزرگ مرکب از سه ایل پیران ، مامش ، مهنگور است .

خلاصه تاریخ کرد و کردستان، تألیف امین زکی بگ، ترجمه محمدعلی عون، جلد ۱ ،

چاپ ۲، ۱۹۶۱، قاهره، ص ۳۷۰ .

توضیح : تنها شعبه‌ی از عشیره بلباس ( مهنگور ) در حوالی غرب مهاباد ساکن است .  
و ایل «مهنگور» علی‌الظاهر در هیچ یک از نواحی مذکور ( اشنویه ، رواندز ، رانیه ) سکونت  
ندارد ، تنها عده‌ی از آنان در مناطق دیگر کردنشین عراق سکونت دارند .

- از جنوب و جنوب غربی به سقز و بانه و سردشت ،  
از مشرق به زرینه رود و شاهین دژ (صاین قلعه) محدود است .  
مکریان شامل چهار محال (بخش) است :
- ۱- محال شهر ویران ( شارویران *šār wērān*) که مرکز آن دهکدهٔ « لهجی Lagē » می باشد .
  - ۲- محال آختاچی (ئهختاچی *axtāci*) که مرکز آن ( که لپی ره زاخان *Kalbirazāxān*) می باشد .
  - ۳- محال ایل تیمور (یاآتمهمر *yāltamr*) که مرکز آن (یاآتمهمر *yāltamr*) است.
  - ۴- محال ترجان (تورجان *turgān*) است .
- شهرستان مهاباد (= ساوجبلاغ) مرکز تمامی مکریان محسوب می شود<sup>۲</sup>.

۱- ساوجبلاغ به احتمال قریب به یقین همان ساوهٔ سابق الذکر است، که در جنوب مهاباد فعلی واقع بوده است ، و این محل اقدم محلات مهاباد به شمار می رود ، زیرا در سالهای اخیر حمامی در این محل که فعلاً به محلهٔ مسجد داروغه معروف است کشف گردید، و حتی چند سکهٔ زر که ظاهراً مربوط به دوران هخامنشیان یا اشکانیان بود پیدا شد . و نیز وجود مسجد بزرگی مانند مسجد سوور (مسجد جامع) در این محل مؤید نظر فوق است ، و این که می پندارند «ساو» در ساوجبلاغ ترکی است ظاهراً خلاف حقیقت است .

۲- مکرها در زمانهای پیش از صفویه ایل مستقلی بوده اند، لکن در وقایع دوران صفوی به ویژه در زمان شاه عباس اول به اطراف پراکنده شده اند ، و به تدریج طوایف سییت *Sit* ، هورمز یاری *hurmez-yārī* ، باریکی *bārīki* و بلباسی در این منطقه جای گزین آنان شده اند .

برای مزید اطلاع در مورد تاریخ و جغرافیای مکریان به کتابهای زیر مراجعه کنید :

(۱) تاریخ عالم آرای عباسی ، تألیف اسکندریک ترکمان با مقدمهٔ ایرج افشار، از انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر، جلد دوم ، وقایع سال بیست و چهارم جاوس شاه عباس .

(۲) تاریخ مفصل کرد و کردستان یا شرفنامه ، تألیف امیر شرف خان بدلیسی ، بامقدمه و

تعلیقات و فهراس به قلم محمد عباسی، ص ۸۲-۳۷۲ .

## رسم الخط کردی

هر چند موضوع رسم الخط به اصل مسئله (پیشوند افعال در گویش مکریان) چندان مربوط نمی‌شود، لیکن به لحاظ این که پیشوندها را با رسم الخط کردی خواهیم نوشت، در این جا یک اشاره اجمالی لازم به نظر می‌رسد.

در زبان کردی مانند زبان فارسی حروف بر دو قسم است :

۱- حروف بی صدا یا صامت .

۲- حروف صدا دار یا مصوت ، که بر دو گونه است : کوتاه و بلند .

حروف صدا دار زبان کردی با معادل فونتیکی آنها عبارتند از :

ه (a) ، ا (ā) ، و (ō) ، و (o) ، وو (ū) ، و (u) ، و (ö) ، (o) ، ی (ē) ، ی (i) ،

(۳) جغرافیای غرب ایران، تألیف ژاک دومرگان، جلد دوم، ترجمه دکتر کاظم ودیعی .

(۴) جغرافیای مفصل ایران، تألیف مسعود کیهان جلد ۲ ص ۱۷۲ .

(۵) کتاب «سرزمین زردشت رضائیه» تألیف علی دهقان، چاپ اول، اسفند ۱۳۴۷ .

۱- معمولاً برخی از کردی نویسان مصوت (ā ، ا) را به صورت (ئا) نشان می‌دهند ولی

نگارنده را اعتقاد بر این است، که بین همزه (ئ، ء) با (ب) و سایر حروف بی صدایی که به (ā ، ا)

می‌چسبند تفاوتی وجود ندارد، زیرا کشیدگی (ئا) به همان اندازه است که : با ، یا ، پا ، کشیده

می‌شود، ولی دیگران با تقلید از قواعد عربی مصوت (ā ، ا) را مرکب از اجتماع همزه و الف

دانسته‌اند، و مصوت (ā ، ا) را تنها در آغاز کلمه به صورت (ئا) نشان می‌دهند اگر مصوت

(ā ، ا) مرکب از اجتماع همزه و الف است چرا کلمه (زرگار) رستگار، را به صورت (رزگئار)

نشان نمی‌دهند ؟!

۲- تاکنون محققان کرد زبان و همچنین خاورشناسان قابل به وجود این مصوت در کردی

مکریان نبوده‌اند زیرا ملاک تمایز معنی است، و چون به کلمه‌یی بر نخورده‌اند که تنها در این حرف

با هم اختلاف صوتی و معنی داشته باشد لذا آن را نشان نداده‌اند ولی نگارنده آن را در دو کلمه

یافته است :



در کردی دو نوع (ر) وجود دارد :

۱- (ر) کوچک که مانند (ر) معمول در فارسی است مثال : گراو (= عاشق) ،  
زراو (باریک، زهراب، زهره)<sup>۱</sup>.

۲- (ر) بزرگ یا نیمه مصوت که روی آن علامت (۷) گذاشته می شود مانند:  
کهڙ (= کر) ، لهڙ (= لاغر) .

همچنین در این زبان دو نوع (ل) وجود دارد :

۱- (ل) کوچک که مانند (ل) معمول در فارسی است مانند: شییلان (= نسترن) ،  
شلیر (= اکیلل الملق)<sup>۲</sup>.

۲- (ل) بزرگ یا نیمه مصوت که روی آن علامت (۷) گذاشته می شود مانند:  
کلۆش (= غله درو شده) ، بوولیل (= تاریکی پگاه ، هوای گرگ و میشی) .

در رسم الخط کردی اعراب را داخل حروف کرده اند ، به این معنی که به جای  
زیر، زبر، پیش از مصوت‌های کوتاه (ه، ی، و، در لاتین: u, í, a) استفاده می کنند مانند:  
په‌رئز (= زمینی که تازه غله اش را درو کرده باشند)<sup>۳</sup>، تراویکه (= سراب) ،  
کوررد (= کُرد) .

تذکر - چون تمام (ر)های آغازی در زبان کردی از نوع (ر) نیمه مصوت  
هستند لذا از گذاشتن علامت (۷) بر روی آنها خودداری می شود .

۱- رك : خه‌یامی هزار ، چاپ یکم، بیروت ۱۹۵۹ ، چاپخانه عبتانی، ص ۸۵-۸۶ .  
و نیز فرهنگ مهاباد ، تألیف گیو مکر یانی ، چاپ یکم ، ههولنیر (= ارپیل) ص ۳۲۷ .

۲- رك : کۆلکه زئزیمینه ، چاپ دوم ، چاپخانه ههولنیر ( = ارپیل ) ص ۱۶۸ ،  
۲۵۷۸ کردی تألیف گیو مکر یانی .

۳- رك : گورانی یا ترانه‌های کردی، تألیف دکتر محمد مکر، چاپ دانش، چاپ اول،

پیشوندهایی که در این مقاله بررسی می‌شود اختصاص به گوش مکریان ندارند، بلکه درگوشهای دیگر نیز از قبیل سوران Sōrān، بابان bābān به کار می‌روند، ولی چون نگارنده به گوش مکریان آشناتر است، لذا عنوان مقاله را «پیشوند افعال درگوش مکریان» برگزید، و گر نه جا داشت عنوان مقاله «پیشوند افعال درکردی میانه<sup>۱</sup>» باشد.

### پیشوند :

پیشوند لفظ معنی داری است که از وحدت و استقلال لفظی محروم است و برای تشکیل کلمات مرکب به کار می‌رود.<sup>۲</sup>

پیشوندها که برای توسعه دادن معانی کلمات به اول آنها افزوده می‌شوند بر دو

قسم هستند :

۱- پیشوندهای بسیط که غالباً بیش از يك هجا نیستند .

۲- پیشوندهای مرکب که از ترکیب دو یا چند پیشوند بسیط تشکیل شده‌اند.

پیشوندهای بسیط درگوش مکریان عبارتند از :

با ، بهر ، پهره ، پهك ، پهله ، پۆ ، پیی ، پیك ، تاو ، تووۆ ، تی ، تیک ، دا ،  
 دهر ، را ، رمت ، رۆ ، ری ، ریك ، فر ، فۆی ، لا ، لی ، لیک ، مان ، وه ، وهر ، وی ،  
 ویک ، هان ، هه ، ههل ، هی .

پیشوندهای مرکب درگوش مکریان عبارتند از :

۱- نگارنده زبان مردم شهرهای : مهاباد ، بوکان ، سقر ، بانه ، پنجوین ، اربیل ،

کۆ kō ، سلیمانیه ، رواندز ، سردشت ، خانه ، نقده و اشنویه را کردی میانه یا مرکزی می‌نامد .

۲- رك : دستور زبان فارسی ، تألیف دکتر ع . خیامپور ، چاپ پنجم ، تبریز آبان ماه

بهره‌لا، بهره‌ل، بهره‌م، بهره‌م‌هی، پزپی‌دا، پی‌دا، پی‌را، پی‌وه، توور‌هه‌ل  
تی‌بهر، تی‌زا، تی‌زو، تی‌ور، تی‌ک‌ور، تی‌هه‌ل، ده‌بهر، راهی، ره‌پی، هه‌زا، هه‌ل‌هی.  
اکنون هر یک از پیشوندها را با ذکر مثال مورد بررسی قرار می‌دهیم:

**الف: پیشوندهای بسیط:**

با:

(دان = دادن)، با + دان (= تاب دادن، رسیدن، رشتن):  
به‌نیی توّم پی با نادری. من حریف تو نیستم.

بهر:

(دان = دادن)، بهر + دان (= آزاد کردن، رهایی بخشیدن، خالی کردن، ول کردن):  
هه‌لامه‌تیکی پیسی گرتو، وازوو به‌ریی نادا. زکام سختی گرفته، به‌این‌زودیها  
ول‌کنش نیست.

ئه‌وگوله‌ی<sup>۲</sup> به‌رده. این استخر را خالی کن.

۱- ترجمه تحت‌اللفظی عبارت: نخ تو به وسیله من تاب داده نمی‌شود، نمی‌توانم نخ  
ترا تاب بدهم. هرگاه کسی خود را از طرف مقابلش ناتوان‌تر ببیند می‌گوید:  
فلانی به‌نیی توّم پی با نادری.

۲- گؤل، ئه‌ستیر، ئه‌ستیره، ئه‌ستیرک: در کردستان و آذربایجان معمول است که  
جلو چشمه یا با کمی فاصله از آن زمین را می‌کنند و آب‌چشمه را در آن ذخیره می‌کنند، و یا این که  
آب جویی که از دره سرازیر می‌شود در مکانی مناسب ذخیره می‌کنند. در آن مناطق به این  
ذخیره‌گاههای آبی گؤل می‌گویند و در حوالی سردشت و اطراف آن ئه‌ستیره و ئه‌ستیر گویند.  
این سه لفظ (ئه‌ستیر، ئه‌ستیره، ئه‌ستیرک) با استخر فارسی بی‌ربط نیست به نظر می‌رسد  
که از یک ریشه باشند.

پهره<sup>۱</sup>:

گرتن (= گرفتن)، پهره + گرتن (= زیاد شدن، مجازاً مستحکم شدن):  
مهزه که‌ی پهره‌ی گرتو . گوسفندانش زیاد شده است .

پهك:

کهوتن (= افتادن)، پهك + کهوتن (= بی‌بهره‌گشتن، از کار افتادن، معطل شدن):  
پیاو که پییر بوو په‌کی ده‌که‌وی . انسان که پییر شد از کار می‌افتد .  
له‌سهرچی په‌کت که‌وتو؟ به‌خاطر چه معطلی؟

په‌له<sup>۲</sup>:

دان (= دادن)، په‌له + دان (= اصطلاحی است کشاورزی، هرگاه در پائیز  
یا در بهار باران به اندازه‌ی بیارده‌که برای رشد و نمو محصولات بسنده باشد گویند):  
په‌له‌ی داوه، یعنی باران به اندازه کافی باریده است).

پز:

دان (= دادن)، پز + دان<sup>۳</sup> (= چیزی را بی‌محابا در ربودن، گازگرفتن  
درندگان):

پزی ده‌یه وی‌به . بی‌محابا در ربا، با خودت بییر .  
سه‌گه که پزی دایه . [آن یا این] سگ گازش گرفت .

۱ و ۲ - قس پهره = بهره، بهره، په‌له .

۳ - این واژه در فرهنگ مهاباد، تألیف گیو مکریانی، چاپ یکمین، اربیل، چاپخانه

کردستان، ۲۵۷۳ کردی، ص ۱۳۴، به «وثبه» ترجمه شده است .



پئی :

چوون (= رفتن)، پئی + چوون (= اتلاف وقت کردن، طول کشیدن) :  
 کاریکی واپکه زوورت پئی نه چیی . کاری کن ، که زیاد اتلاف وقت نکنی .  
 سه‌فزه‌که‌ی زووری پئی چوو . مسافرتش بسیار طول کشید .

پینک :

هاتن (= آمدن) ، پینک + هاتن (= به توافق رسیدن) :  
 پینک هاتنی کتک و مشک پرسه‌ی به‌قاله . به‌توافق رسیدن‌گر به و موش سوگواری  
 بقال است<sup>۱</sup> .

تاو :

دان (= دادن) ، تاو + دان (= نیرو دادن، در فشار قرار گرفتن) :  
 ئە‌ی شووشه بنازم به دلّی خاوینت تاوم بده‌ریی به‌ئایی خهم تاوینت .  
 ای شیشه بنازم به دل تمیزت مرا نیرو بده ، با آب غم زدایت<sup>۲</sup> .

تووژ :

دان (= دادن) ، تووژ + دان (= باشدت هر چه تمامتر چیزی را دور انداختن) :  
 مه‌یکیز بکه پیم، له‌بی مه‌بی ماروتم تووژم بده‌کووپه‌وه له دوریت سووتم .  
 ساقی به‌فریادم برس، از بی می‌بی ماروتم باشدت هر چه تمامتر مرا به‌سوی کوزه  
 شراب انداز ، از دوریت سوختم .

۱- رڪ : فرهنگ آیت‌الله مردوخ‌کردستانی ، چاپ ارتش جلد دوم .

۲- تاواندن در کردی به معنی ذوب کردن است ولی در این جا به سیاق زبان فارسی

زدودن ترجمه شد .

تی :

گه‌یشتن (= رسیدن) ، تی + گه‌یشتن (= فهمیدن) :

تی‌گه‌یشتن له پلا و خواردنی خوشتره . فهمیدن از پلو خوردن خوشتر است .

تیك :

نان (= نهادن) ، تیک + نان (= پیچیدن، مهیا کردن ، آماده نمودن) :

که بارگهت بوهوار تیک‌نا دلّی من شکا ئه‌ستوونده‌کی<sup>۱</sup> تاوولی مرادم !  
(هیمن)

زمانی که [ساز و] برگت را برای رفتن به ییلاق مهیا می‌کردی [ای] دل‌من!

شکست ستون چادر مرادم .

دا :

خستن (= انداختن بر روی زمین) ، دا + خستن (= پست کردن، بستن، ذخیره

کردن، معمول کردن) :

ئهو ته‌پۆلک‌ه‌ی که‌میک داخه . این تل را کمی پست کن .

دهر که‌ک‌ه‌ی داخه . در را ببند .

زمه‌ه‌ری زستانیم داخستۆ . آنوقت زستانی را ذخیره کرده‌ام .

ئهودابه‌یان بویه داخست ، که خو‌بنوینن . این رسم را برای این معمول کردند ،

که خودنمائی کنند .

۱- کردی : ئه‌ستوونده‌ک ، ئه‌ستوونده ، ئه‌ستوونده‌گه . فرهنگ‌خال ، جزء یکم ، ص ۷۵ .

فارسی : استون بر وزن گلگون ، په‌لوی : Stünak ، اوستا : Stūna ، به معنی ستون .

برهان قاطع به تصحیح دکتر معین جلد ۱ .

ئه‌ستوونده‌ک : ویژه چادر است ، چادرهای ایلاتی غالباً دایره‌یی شکلند و ستون همیشه در

وسط چادر قرار می‌گیرد .

دەر :

کهوتن (= افتادن) ، دەر + کهوتن (بیرون آمدن) :  
هیشتا روژ دەر نه کهوتو . هنوز خورشید بیرون نیامده است .

را :

نان (= نهادن) ، را + نان (= نشان دادن) :

ئو روژه خودا سانی گیانی رانا ده یزانی به کردهوم، خودایه وزانا .  
آن روز که خدا جان [ها] را سان می دید، بر کرده من آگاه بود [زیرا] خداست ودانا .

رەت :

بردن (= بردن) ، رەت + بردن (= لغزیدن پای، لیز خوردن) :  
بارگینه که رەتی برد . [آن یا این] بارگی پایش لغزید .

رۆ :

چوون (= رفتن) ، رۆ + چوون (= فرو رفتن) :  
مدی خۆرموه بېم به تۆچی؟ تووژهی بۆچی؟  
تۆ بۆچی به زۆنگی خەمی مندا رۆچی؟  
می خواره باشم به توجه؟ بر آشفته یی! برای چه؟  
تو چرا در باتلاق غم من فرو بروی؟

رئ :

کهوتن (= افتادن) ، رئ + کهوتن (= کسی را در حال فرار دنبال کردن) :

۱- «رانان» در کردی به معنی نشان دادن است (رک: خه یامی ههزار، ص ۰۳) ولی در این جا به سیاق فارسی دیدن ترجمه شد و نیز «ده یزانی» به معنی می دانست می باشد و ما آگاه بود ترجمه کردیم .

به که رویشکئی ده لئی هه لئی به تاجئی ده لئی ریئی کوهه .  
 به خرگوش می گوید فرارکن، به تازی می گوید تعقیبش کن (در حال فرار).  
 ریئک :

کهوتن (= افتادن)، ریئک + کهوتن (= سازش کردن) :  
 گورگک و مهژ ریئک ناکهون . گرگک و گوسفند [باهم] سازش نمی کنند .  
 فز :

کردن (= کردن) ، فز + کردن (= نوشیدن) :  
 بدس گئیر به له ناو پینج و شش و جهوت و چوار  
 مهی فز که ده تاوئیتهوه وهک به فری پار .  
 بس گئج باش در میان پنج و شش و هفت و چهار .  
 مئی نوش، آب می شوی به مانند برف پارسال .

فزئی :

دان (= دادن) ، فزئی + دان (= پرت کردن ، انداختن) :  
 ئهوه چه له مه یه مه بو فزئی ده . این طوق چوبی را برایم بینداز .

لا :

دان (= دادن) ، لا + دان (= کنار زدن) :  
 خو لامه دهی باده که بابئی مه یگئیز به زمال و جبهت گره و له لابی مه یگئیز .  
 خود را کنار من (= دور نشو) آن باده بیاید (= بریز) ساقی سجاده و جبّه  
 در پیش تو گروگان باشد ساقی .

لی :

دان (= دادن) ، لی + دان (= زدن) :

هدور و بالینی داوه . ابرو باد بهش زده است . (در مورد محصولات گفته می شود ،  
کنایه از آفت زدگی محصول است) .

لیک :

کردن (= کردن) ، لیک + کردن (= مسطح کردن ، تفرقه انداختن) :

ههوشه کدی چاک لیک کردو . حیاط را خوب مسطح کرده است .  
خوزگم به دؤنی پارشیوئی ، ویکرا نووسبووین به چارشیوئی ، لیکیان کردیین  
مالیان شیوئی<sup>۱</sup> .

خوش آن سخرگاه دوشین ، که زیر چادری با هم خفته بودیم ، میان ما تفرقه  
انداختند ، خانه شان ویران شود .

مان :

گرتن (= گرفتن) ، مان + گرتن (= قهر کردن ، مجازاً اعتصاب کردن) :

ده لینی منداله مان ده گری . گویی که کودك است قهر می کند .

وه :

ستان (= ستدن ، گرفتن) ، وه + ستان (= ایستادن ، درماندن) :

وهك عهدرب ده خیل گهر چووی بوئولا

مهوسته تا کوو بهر ده ری له یلا<sup>۲</sup> .

۱- مأخوذ از ترانه کردی آواز محمد ماملی .

۲- مأخوذ از ترانه «تهی بای شهمال» آواز طاهر توفیق .

مانند عرب دخیل [ات گردم] اگر بد آن سوی رفتی      مایست تاکه به در  
[خانه] لیلی می‌رسی .

ئه‌سپه‌کهی وه‌ستاره . اسپش درمانده است .

وئ :

خستن (= انداختن بر روی زمین) ، وئ + خستن (= تعلیق، آویزان کردن  
به، بستن به، نصب کردن به) :

گاسنه‌کهی وئ خه . گاو آهن را بیند .

ویک :

هاتن (= آمدن) ، ویک + هاتن (= به هم آمدن) :  
له هدر دوک لایان زا ویک هاتو . از هر دو طرف به هم آمده است .

هان :

دان (= دادن) ، هان + دان (= تشویق کردن) :  
بو ئاکاری باش یه‌کتر هان بدن . برای کارهای نیک یکدیگر را تشویق کنید .

هد :

ستان (= ستدن ، گرفتن) ، هه + ستان (= برخاستن) :

چاومه‌سته ده هه‌سته بیتره لام خونچه‌گولم

ماچم ده‌یه بیه دونه مه‌شکینه دلم .

ای چشم مست ! برخیز، بیا به نزد من ای غنچه‌گلم      ماچم بده ، گفتگو

کن با من ، دلم را مشکن .

هەل :

بهستن (= بستن) ، هەل + بهستن (بر بستن ، ساختن) :

تۆدووورو من دوور بهینیک بهستین به فرمیسکی چاو جو گیک هەل بهستین  
تو دور و من دور ، پیمانی بیندیم با اشک چشم ، جویی بسازیم<sup>۱</sup>.

هی :

نان (= نهادن) ، هی + نان (= آوردن)<sup>۲</sup> :

ههوریکی هینا بارانهی پیوه یا خودا نه بارئ له یلام بهریوه<sup>۳</sup> .  
[آسمان] ابری آورد که باران به همراهش هست خدایا نبارد لیلایم در  
راه است .

ب : پیشوندهای مرگب :

به‌ره‌لا :

کردن (= کردن) ، به‌ره‌لا + کردن (= آزاد ساختن ، رها کردن ، طرد کردن) :  
بزنی گزوی به‌ره‌لا ده‌کری . بزگر طرد می‌شود .

به‌ره‌ل :

دان (= دادن) ، به‌ر + هەل + دان (= آزاد کردن ، رهائی بخشیدن) :  
ئهو کاوژانه به‌ره‌لده . این بره‌ها را آزاد کن .

۱ و ۳ - رك : گۆرانی یا ترانه‌های کردی ، تألیف دکتر محمد مکرری ، ص ۱۱۴ ،

ص ۱۱۰ .

۲ - در فرهنگ مهاباد ، ص ۷۱۲ ، هینان به این معانی آمده است : الاحضار ، اجادة ،

ایراد ، الاتیان .

بدرهم :

هاتن (= آمدن) ، بدر + هم + هاتن (= به وجود آمدن) :

دبِق و زهردوئی و ئاهوؤ ، وهرههم به‌گژه‌ی بای به‌قه‌وهت دین بدرهم.  
دق ، و صفراء ، و آهو ، و ورهم<sup>۱</sup> باسوزش تمد باد به وجود می‌آیند.

بدرهم هی :

نان (= نهادن) ، بدر + هم + هی + نان (= انتاج ، استثمار) :

له بدر هم هی نانی کشت و کاله پاو نانی ده خوا . در نتیجه کشاورزی است  
[که] انسان نان می‌خورد .

پزپیچ دا :

گرتن (= گرفتن) ، پز + پیچ + دا + گرتن (= در ربودن)<sup>۲</sup> :  
گورچیکی پزی پیچ داگرت . فی الفور آن را در ربود .

پیچ دا :

دان (= دادن) ، پیچ + دا + دان (= انداختن به سوی)<sup>۳</sup> :  
ئهوگلمه‌ته‌ی پیچ داده . این کلوخ را به سوی وی بینداز .

۱- ورهم = وهرههم: دردی است، قیس: ورم در فارسی، باید دانست که باد این دردها را به‌وجود نمی‌آورد بلکه کلاغ از روی طمن و استهزا به‌عقاب می‌گوید . رك : قطعه‌هه‌لو (= عتاب) اثر سواره ایلخانی‌زاده .

۲- این واژه در فرهنگ مها باد به الخطف ترجمه شده است .

۳- این واژه در فرهنگ مها باد به این معانی آمده است : هجوم ، اغادة ، شروع ، تخطئة ، نیل المراد ، رمی ، فذف الحجر و غیرها .



پی‌زا :

گه‌یشتن (= رسیدن) ، پی‌زا + گه‌یشتن (= سرپرستی کردن ، رسیدگی کردن، مجال داشتن)<sup>۱</sup> :

له‌بهر ئه‌وه‌ی که وهرز دره‌نگ بیوو، پی‌زانه‌گه‌یشتن دانه وئله‌ی زستانی‌داخه‌م. به‌علت این که ورز (= دراصلاح‌کشاورزی) درنگ شده بود، مجال [این را] نداشتم آذوقه‌ زمستانی را ذخیره کنم.

پی‌وه :

بوون (= شدن ، بودن) ، پی‌وه + بوون (= مبتلا شدن ، گرفتار آمدن ، به‌تله‌افتادن)<sup>۲</sup> :

ته‌پکه‌ی بوون‌داناوه ، بو خوی پنهو بو. دام‌را برای من نهاد، خودش به‌تله‌افتاد. توور‌هه‌ل :

دان (= دادن) ، توور + هه‌ل + دان (= دور انداختن) :  
تووری هه‌لده با‌زووا . دور بینداز بگذار [از میان] برود .

تی‌بدر :

دان (= دادن) ، تی‌بدر + دان<sup>۳</sup> (= واداشتن حیوانات برای مکیدن شیر از پستان مادرشان ، ولی مجازاً در دو مورد معنی آن تا اندازه‌ی بی‌فرق می‌کند یکی

۱- این واژه در فرهنگ مهاباد به این معانی آمده است : البلوغ الی الغایه : التحاق ، اسعاف الغیر .

۲- این واژه در فرهنگ مهاباد نیامده است .

۳- این واژه در فرهنگ به « اغراء » ترجمه شده است .

در مورد بزغاله‌ها که آزادشان می‌کنند تا خودشان پستان مادرشان را بکنند . دوم در مورد سگ که برای گاز گرفتن و یا انتقام از دشمن وی را برمی‌انگیزند، اساساً این فعل (تئی به‌ردان) بیشتر در مورد گوساله به‌کار می‌رود زیرا برای عادت دادن گوساله به مکیدن پستان گاو لب و لوجه گوساله را چندین مرتبه با دست به پستان گاو می‌مالند و در این حال گوساله برای مکیدن برانگیخته می‌شود) :

ئهوگوئلکه‌ی تئی به‌رده . این گوساله را ( برای مکیدن پستان گاو ) برانگیز .

تئی را :

دیین ، دییتن (= دیدن) ، تئی + زا + دییتن (= متوقع بودن ، چشم داشتن) :

تئی زانا بینم ئهوکارهم بو پینک بینئ .

از وی چشم داشت ندارم که این کار را برایم رو براه کند .

تئی زؤ :

هانن (= آمدن) ، تئی + زؤ + هانن (= وقتیکه چیزی نسبتاً سنگینی را کسی

بخواهد بردارد و مدام در فکر و تأمل باشد که چگونه آن را بردارد و این نیرو را

در خود سراغ نداشته باشد شخص دیگری با حالت تقریباً برآشفته به وی می‌گوید:

ده‌ی تئی زؤ وده ، به معنی: هان برش دار) .

تئی وهر :

دان (= دادن) ، تئی + وهر + دان (= به هم زدن) :

تئی وده باخونه گریئ . به همش بزَن تا خود [را] نگیرد .

تئیگ وهر :

دان (= دادن) ، تئیگ + وهر + دان (= قاطعی کردن، بهم زدن) :

تیکتی وهرده باههَل نه گهزئی . به همش بزَن تا خراب نشود<sup>۱</sup>.

تیی ههَل :

چوون (= رفتن) ، تیی + ههَل + چوون (= رونق گرفتن) :

بهسیلهی چاوئیک زیندو بوومهوه      وهک تازه لایئک تیی ههَل چوومهوه  
با یئک نگاه کردن دوباره زنده شدم      مانند تازه جوانی دوباره رونق گرفتم.

ده بهر :

کردن (= کردن) ، ده + بهر + کردن (= پوشیدن ، ریختن علف به پیش  
حیوانات) :

ده لئیی کز یوهی ده کا ئه و هدمو ولیسیاسدی لئی ده بهر کردو. گوئی که کولاک می کند  
این همه لباس را پوشیده است .

بزئیک جو ده بهر ئه سپه کهی کد . مقداری جو به اسپ بده<sup>۲</sup>.

راهی :

نان (= نهادن) زا + هی + نان (= تعلیم دادن، رام کردن، بار آوردن) :

مندالی خۆت وا زامه هینه گهللور گهللور بخولیتهوه .

۱- ههَل گهزان : هرگاه شیر در اثر حرارت آتش خراب شود می گویند ههَل گهزان  
یعنی خراب و فاسد شده است ، این واژه در فرهنگ مهاباد چنین آمده است :

ههَل گهزان : تسلق النمل ونحوه ، اقتحام. به عقیده نگارنده، گیومکریانی، «ههَل گهزان»  
را با «پی ههَل گهزان» عوضی گرفته است، زیرا واژه «پی ههَل گهزان» به معنی «تسلق النمل  
نحوه» می باشد .

۲- ده بهر کردن در این مورد به معنی به جلو ریختن است ولی به سیاق فارسی دادن

ترجمه شده .

فرزند خود را چنان بار میاور که ویلان، ویلان، بگرودد.

ره پیی :

نان (= نهادن) ره + پیی + نان (= کسی را دوان دنبال کردن) :

ره پیی نیی تانه گهراوه تهوه . دوان دنبالش کن تا که برنگشته است .

ههژا :

کردن (= کردن) ، هه + ژا + کردن (= شتافتن) :

ههژا که نهو باقه بینهم بو بینمه . بشتاب آن دسته بند را برایم بیاور .

ههل هیی :

نان (= نهادن) ههل + هیی + نان (= بلند کردن ، چیزی را از روی تفکر دانستن،

از تخم بیرون آمدن جوجه) :

نهو کوله کهی ههل هیینه . این ستون را بلند کن .

چ کراوه بهریی ؟ نه تو ههلی دینی نه من لهو باره به راست نه تو ی که ده خوئی نه من

در روز ازل چه کاری انجام شده است ؟ نه تودانی و نه من در این باره به

راست نه تو یی که می خوانی ، نه من .

مریشکه که چهن جوو چکهی هه لئناوه .

[ این - آن ] مرغ چند جوجه در آورده است .

در ضمن باید از دو پیشوند « ده ، نه » که ویژه مشتقات (ماضی، مضارع و وجوه

التزامی و امر) هستند نام برد . این دو پیشوند همیشه با مشتقات می آیند .

## توضیحات :

۱- چنانکه می‌بینیم بعضی از این پیشوندها چنان با کلمه جوش خورده‌اند، جز با امعان نظر نمی‌توان تشخیص داد که پیشوند است یا اینکه جزو جوهر کلمه است، مانند: «پیچ» در «پی که نین»<sup>۱</sup>. «هه» در «هستان»، «هی» در «هی نان»، که ظاهراً در همین امثله وجود دارند ولی پیشوند «پیچ» با مصادریگری نیز مانند «چوون، بوون» استعمال شده است.

۲- بعضی از پیشوندهای مرکب تنها یک جزءشان به صورت بسیط استعمال شده است مانند: تی که کهل کردن که پیشوند «تی» به صورت بسیط مستعمل است ولی کهل<sup>۲</sup> به صورت بسیط استعمال نشده است.

۳- بعضی از مصادر جز با پیشوند مربوطهشان بکار نمی‌روند مانند: هه لنینجان<sup>۳</sup> به معنی کشیدن آب از چاه، که همواره با پیشوند «هه ل» به کار می‌رود، نگارنده «نینجان» را به تنهایی ندیده است که مورد استعمال داشته باشد.

۴- بعضی از پیشوندها ویژه یک فعل هستند مانند «پز» در «پزدان»، «با» در «بادان». «با کردن و پز کردن» فعل مرکب هستند و «با و پز» در این دو فعل اخیر به ترتیب اسم و صفت هستند نه پیشوند.

۵- در بعضی موارد معنی کلمه چندان تغییری پیدا نمی‌کند مانند: هه ل نیشن که معنی آن با نیشن (= نشستن) و یا گرتن (= گرفتن) با وه گرتن تفاوتی نمی‌کند.

۶- بعضی از حروف پیشوندها که قابلیت تبدیل به حروف دیگر را دارند

۱- در مکرانی که بنین (خندیدن) همیشه با پیشوند «پیچ» استعمال می‌شود ولی در اردلانی بدون پیشوند «پیچ» به کار می‌رود.

۲- هنجاندن در فرهنگ مها باد به الفرم ترجمه شده است شاید با هه لنینجان بی ارتباط نباشد.

اگر دقت نشود با حروف اضافه اشتباه می‌شود مانند تیی که به صورت ده ، له ، دیده می‌شود در امثله :

تیی کوتان (= مجازاً متوجه کردن<sup>۱</sup>)، ده هسه‌نییم کوتا . حسن را متوجه کردم .  
له‌هسه‌نییم کوتا . حسن را متوجه کردم .

یادآوری این نکته لازم است که ، اگر در ترجمه جملات کُردی به فارسی سستی‌بی مشاهده می‌شود بدان علت است که نخواسته‌ایم از معنی حقیقی کلمات دور شویم و بیشتر ترجمه تحت‌اللفظی مورد نظر بوده است .

اشعاری که در این مقاله به عنوان شاهد آورده شده است مستخرج از کتاب «خدیامی هه‌زار» اثر طبع شاعر معروف عبدالرحمن شرف‌کنندی متخلص به «هه‌زار» می‌باشد .

۱- تیی کوتان : متوجه کردن کسی به مسأله‌یی با وارد کردن ضربه‌یی خفیف به او ، واگر در مورد حیوانات به کار رود در فارسی آن را سک زدن گویند .

فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ص ۱۸۹۶